

پیشگفتار

قرن‌ها پیش رواج داشته با معانی مورد حاجت در عصر تکنولوژی، دوباره زنده سازند. مؤلف، در این وضعیت زبان‌شناختی آشفته، ناچار است کلماتی را برای قاموس خود برگزیند که یا به‌راستی رواج همگانی یافته‌اند و یا در گفتار نویسندگان قابل اعتماد به کار آمده‌اند. دیگر دشواری کار، شیوه تلفظ و سپس آوانویسی آنها بود: واژه‌ها، کلمات و ترکیبات گرتبه‌برداری شده، واژه‌های گویشی، واژه‌های نوساخته یا بازسازی شده و ساختارهایی را که در زبان فصیح عرب رایج نبود، چگونه باید تلفظ کرد؟ یا از تلفظ کدام کشور باید پیروی کرد؟ در این‌گونه موارد مؤلف کوشیده است به اهل زبان مراجعه کند و در صورت اختلاف، تلفظ چند کشور عربی را ضبط نماید.

هانس ور از سال ۱۹۴۶ به گردآوری مواد فرهنگ آغاز کرد تا سرانجام در سال ۱۹۵۲ توانست نخستین چاپ را که عربی-آلمانی بود، با چیزی حدود ۴۵ هزار واژه و اصطلاح و انبوهی جمله و ترکیب که از منابع عربی استخراج کرده بود، منتشر سازد. اساس منابع او را آثار طه حسین، محمدحسین هیکل، توفیق‌الحکیم، محمود تیمور، منفلوطی، جبران خلیل جبران و امین‌الریحانی و نیز مجلات و روزنامه‌ها و سالنامه‌ها و راهنماها و کتاب‌های درسی مصر و برخی کشورهای دیگر تشکیل می‌داد. منابع دست‌دوم او عبارت بودند از قاموس‌های برشه (Bercher, ۱۹۳۸)، که خود تکمله قاموس بلو (Belot بود)،

فرهنگ لغتی که اینک به خوانندگان تقدیم می‌کنیم بر اساس فرهنگی تدوین یافته که هنوز هم مشهورترین فرهنگ عربی-انگلیسی میان غربیان است. چاپ نخست همین فرهنگ را دانشمند آلمانی هانس ور (Hans Wehr)، به زبان عربی-آلمانی فراهم آورد. وی سال‌ها پیش از جنگ جهانی دوم، بر آن شد که لغتنامه‌ای بر اساس زبان فصیح رایج در جهان عرب گرد آورد. این تصمیم مستلزم آن بود که همه فرهنگ‌های کهن را فروگذارد و انبوه عظیمی از آثاری را که طی چندین دهه قبل به زبان عربی پدید آمده بود، مرجع خود سازد. علاوه بر این، وی ناچار بود زبان رادیوها و تلویزیون‌ها و تبلیغات و حتی گفتارهای مراسم گوناگون مذهبی و رسمی و مردمی را نیز مورد توجه قرار دهد.

اما گزینش واژگان «معاصر» برای زبانی که در بستر پرفراز و نشیب تحولات قرن ۲۰ به پیش می‌تازد کار آسانی نیست. واژه‌های اروپایی در کشورهای عربی به شیوه‌های گوناگون معرب شده سیل‌وار به درون زبان عربی می‌ریزند؛ انبوهی کلمه گویشی، در نشر نویسندگان یا رسانه‌ها، با رفتاری قانونمند یا «فصیح» به کار می‌رود؛ فرهنگستان‌های نوپای قاهره و دمشق و سپس بغداد که در برابر هجوم فرهنگ و واژگان اروپایی سراسیمه شده‌اند، پیوسته کلمه نو اختراع می‌کنند و به اهل زبان پیشنهاد می‌دهند. از سوی دیگر، کهنه‌پرستان و فصاحت‌گرایان عرب، سر آن دارند که از گنجینه میراث کهن بهره‌برداری کنند و کلماتی را که

حَقْنَهُ اِبْرَةً *haqanahū ibratan*: به او آمیول زد.

اِبْرَةُ الزَّاعِي (rā'ī): شمعدانی.

اِبْرَةُ مَغْنَطِيسِيَّة (maḡnāṭīsiya): عقربه مغناطیسی.

شُغْلُ الْاِبْرَةِ (šūḡl): سوزن دوزی.

مِثْبَرُ *mi'bar*: سوزندان، جاسوزنی.

آبار ← ببر.

اَبْرَشِيَّة *abrašiya*، اَبْرُوشِيَّة *abrūšiya* ج. — ات:

اسقف‌نشین، قلمرو کشیش کلیسا.

اَبْرَمِيس *abramīs*، اَبْرَامِيس: ماهی سیم.

اَبْرِيْز *ibrīz*: طلای خالص، زر ناب.

اَبْرِيْسِيْم *ibrīsim*، *ibrīsam*: ابریشم.

اَبْرِيْق *ibrīq* ج. اَبَارِيْق *abāriq*: ابریق، آبدستان، تنگ.

اَبْرِيْل *abrīl*: آوریل، اپریل (تقریباً از ۱۰ فروردین تا ۱۰

اردیبهشت).

اَبْرِن *abzan* ج. اَبَاْرِن *abāzin*: حوض، ظرفی (بیشتر

مسین) که در آن شست‌وشو کنند.

اَبْرِيْم *ibrīm* ج. اَبَاْرِيْم *abārim*: حلقه و زبانه سر کمر بند،

قلاب کمر بند، سنگ، گیره.

اَبْض *abd* ج. اَبَاْض *ābād* و مَأْبِض *ma'bad* ج. مَأْبِض

ma'ābid: حفره پس زانو، ناحیه پس زانو، ناحیه رکی.

اَبْضِي *abdī*، مَأْبِضِي *ma'badī*: پشت زانویی، شبیه به عضله

مثلثی پشت زانو.

ابط

تَأْبَطُ ه: زیر بغل گرفتن (چیزی را)، در بغل گرفتن (چیزی

یا کسی را).

اِبْط *ibt* ج. اَبَاْط *ābāt*: زیر بغل.

اَبَق *abaqa* — (اَبَاْق *ibāq*): فرار کردن، گریختن (بنده‌ای از

ارباب خود).

اَبَق *abaqa*: نوعی کتان، کنف.

اَبِق *abīq* ج. اَبَاْق *ubbāq*: گریزنده، فراری (مثلاً: از خانه

ارباب)؛ پناهنده.

اِبِل *ibil* (اسم جنس): شتران.

اِبْلِيْز *ibliz*: گل تهنشین (پس از فرونشستن طغیان نیل).

اِبْلِيْس *iblis* ج. اَبَالِيْسَة *abālisa*: شیطان، ابلیس، اهریمن.

ابن

اَبْنُ ه: محاسن و نیکی‌های مرده‌ای را بر شمردن، خطابه در

رنای کسی گفتن.

اَبْنَة *ubna*: ابنه.

اَبَان *ibbān*: زمان.

اَبَانَ *ibbana*: به هنگام.

اَبَانَ الشَّبَاب (šabāb): به روزگار جوانی.

فِي اَبَان: به هنگام ... در زمان ...

تَأْبِيْن *ta'bīn*: ختم (برای بزرگداشت مرده).

حَفْلَةُ التَّابِيْن (ḥafila): مجلس ختم، مجلس بزرگداشت

(برای یادبود مرده‌ای).

مَأْبُون *ma'būn*: قابل سرزنش، جوان ابنه‌ای، رذل، زن‌صفت.

ابن ← بن.

اَبْنُوْس *abnūs*: آبنوس.

اَبِيْه *abiha*، *abaha* (اَبِيْه *abh*) ... ب ل: توجه کردن،

اهمیت دادن (به کسی یا چیزی)، به خاطر سپردن (چیزی را).

أَمْرٌ لَا يُؤْبَهُ لَه (yu'bahu): غیر قابل توجه، بی‌اهمیت، چیزی

که شایسته توجه نیست.

تَأْبِيْه: بزرگی کردن، مغرورانه رفتار کردن؛ دوری کردن، فاصله

گرفتن (از کسی)، ... عن: رو بر تافتن، چشم برداشتن، خود را

بالا تر انگاشتن (از کسی یا چیزی).

اَبِيْهَة *ubbaha*: بزرگی، درخشانی، شکوه، ابهت؛ تکبر.

اَب ج. اَبَاء *ābā*: پدر؛ پدر روحانی؛ نیاکان.

یا اَبْت *yā abati*: ای پدر.

اَلْاَبْوَان *al-abawān*: ابوین، والدین، پدر و مادر.

اَبْوَانا: پدر مقدس (عنوان کشیشان).

اَبًا عِن جَدِّ *aban 'an jaddin*: پدر اندر پدر (چیزی که به

ارث رسیده)، ارثی که از نیاکان باقی مانده.

اَبُوالبَشَر (bašar): حضرت آدم.

اَبُو جَابِر (jābir): نان.

اَبُو جَرَاب (jirāb): پلیکان.

اَبُو جَعَادَة (ja'āda): گرگ.

اَبُو سُوْعْن *abū su'n*: لک‌لک آفریقایی. اَبُوالنُّوْم *abū*

n-nawm: خشخاش، کوکنار.

اَبُو عُمْرَة ('umra): گرسنگی.

اَبُوالبَهْوَل *abū-hawl*: اَبُوالبهول.

اَبُوالبَقْطَان *abū-yaqz ān*: خروس.

اَبُوَّة *ubuwwa*: اَبُوْت، پدری.

نِظَامُ اَلْاَبُوَّة (nizām): نظام پدرسالاری.

اَبُوِي *abawī*: پدری (منسوب به پدر).

أَبُونِيْت *ebonīte*: کائوچوی سیاه.

أَبُونِيْه *abūneh* ج. — ات (فر. *abonné*): آبنه، کارت

آبونمان (برای امور عمومی، مثلاً: کنسرت).

أَبِيْ *abā* — (أَبَاء *ibā*، أَبَاءَة *ibā'a*): رد کردن، ابا داشتن،

سر باز زدن؛ ... ه: رد کردن، فرو نهادن (چیزی را)، ابا کردن (از

چیزی)؛ ... علی ه: محروم داشتن، بازداشتن (چیزی را از

کسی).

أَبِيْ اَلْأَنْ يَفْعَلَه *illā an yaf'alahū*: در انجام دادن آن

اصرار ورزید.

أَبِيْ اَللَّهِ اَلْأَنْ: خدا خواست که ...

شَاءَ أَمْ أَبِيْ (šā'a am): چه بخواهد چه نخواهد.

تَأْبِيْ: ابا کردن، فرو نهادن.

أَبَاء، أَبَاءَة: ابا، ناخوش داشتن؛ رد؛ بیزاری؛ مناعت.

أَبِيْ *abīy*: سر باز زنده، ردکننده؛ مغرور، منیع الطبع؛ پرافاده.

أَب *abin* ج. أَبَاءَة *ubāt*: خوددار، ممتنع، ردکننده، متمرّد.

أَبِيْب *abīb*: ماه یازدهم تقویم قبطیان.

أَبِيْقُوْرِيْ *abīqūrī*: اپیکوری.

أَبِيْقُوْرِيَّة *abīqūrīya*: اپیکوریسم.

أُتْرُج *utrūj*، أُتْرُج *utrūj*: لیمو، بادرنگ، بالنگ، ترنج

(*Citrus medica*، گیا).

أَنْشَجِي *ātesḡi*: آتش‌کار، سوخت‌رسان.

مَأْتَم *ma'tam* ج. مَأْتَم *ma'atim*: ماتم، عزاداری، مراسم

ختم.

أَتَان *atān* ج. أَتْن *ātun*، أَتْن *atun*، أَتْن *atn*: ماده‌خر،

الغ مادینه.

أَتُون *atūn*، أَتُون *attūn*، ج. أَتْن *atun*، أَتَانِيْن

atānīn: کوره، اجاق، فر، تنور.

أَتَاوَة *itāwa* ج. أَتَاوِيْ *atāwā*: باج، خراج، مالیات.

أَتُوْبِيْس (فر. *otobīs*): اتوبوس.

أَتُوْمَاتِيْكِيْ (فر. *otomātīkī*): اتوماتیک، خودکار.

أَتُوْمُوْبِيْل، أَتُوْمُوْبِيْل *automobile*: اتوموبیل، ماشین،

خودرو سواری.

أَتِيْ *atā* — (أَتِيَان *ityān*، أَتِيْ *aty* مَأْتَاَة *ma'tāt*) ه

اَلِيْ: آمدن (نزدیک چیزی)؛ ... علی: آمدن (بر چیزی)؛ ...

ه: رسیدن (به چیزی)؛ ... ب: آوردن، وارد کردن، پیش

آوردن؛ تمام کردن (چیزی را)، ... ه ب: آوردن، دادن، تقدیم

کردن (چیزی را به کسی)؛ ... ه: عمل کردن، انجام دادن

(چیزی یا کاری را)، اجرا کردن (عملی یا حرکتی را)، مرتکب

شدن (جرمی را)؛ ... علی: ذکر کردن (چیزی یا جمله‌ای را)؛

تمام کردن (چیزی را)، کشتن (کسی را)؛ به انجام رسانیدن،

تکمیل کردن، به آخر بردن؛ ترتیب دادن، نهادن؛ خلاص

کردن، به نتیجه رسانیدن، به نهایت رسانیدن، به انجام آوردن

(چیزی را)؛ ویران کردن، به باد فنا دادن، ریشه کن کردن، محو

کردن (کسی یا چیزی را)؛ حذف کردن؛ از هستی ساقط کردن

(چیزی یا کسی را)؛ لغو کردن (کاری را)؛ صرف نظر کردن (از

چیزی)؛ به ته رسانیدن، تمام کردن (مثلاً: موضوعی را)،

به تفصیل عرضه کردن، به تفصیل انجام دادن.

كَمَا يَأْتِي (kamā): آن چنان‌که در زیر مذکور است، عبارت

است از ...

أَتِيْ عَلِيْ آخِرِه: تماشش کرد، آن را به آخر رسانید؛ تا آخر آن

را مصرف کرد.

أَتِيْ عَلِيْ الأَخْضِرِ و اليَابِس (al-akḡar wa'l-yābis): همه

چیز را نابود کرد، قتل‌عام کرد، تر و خشک را با هم سوزاند.

أَتِيْ البِيُوْتِ مَنْ اَبُوَابِهَا: کار را از راهش انجام داد، راه صواب

را یافت.

يُوْتِيْ مَن قَبِلَ *Yu'fā min qibali*: از طرف ... ضربه دیده

است، از جانب ... تضعیف شده است، به دست ... ورشکست

شده است.

أَتِيْ ه ب: تقدیم کردن، ارائه دادن، دادن، هدیه کردن

(چیزی را به کسی)؛ آماده کردن، تهیه کردن (چیزی را برای

کسی)؛ ... ه: عنایت داشتن (نسبت به کسی)؛ مساعد بودن

(با کسی)؛ شایسته و درخور و متناسب بودن (کسی را)؛

تناسب داشتن؛ موافق شدن (با کسی).

أَتَاهَ كُلُّ شَيْءٍ (kullu): همه چیز به کام او شد، همه چیز به

نفع او شد، همه چیز بر وفق مراد او بود.

أَتِيْ ه ه: آوردن (چیزی را برای کسی)؛ دادن؛ هدیه

دادن؛ بخشیدن (چیزی را به کسی).

أَتِيْ الزَّكَاةَ (zakāt): زکات داد.

أَتَتْهُ الظُّرُوفُ (zurūf): شرایط مساعدی برایش فراهم شد.

تَأْتِيْ عَن: سرچشمه گرفتن، زاینده شدن، برخاستن، ناشی

شدن، منتج شدن (از چیزی)؛ به پایان رسیدن، به نتیجه

رسیدن؛ ... اَلِيْ: رفتن، رسیدن (به چیزی)؛ آسان شدن